

نوسل حسیه مدو طلبند القصة عقبة بن غروان بموجب فرموده معاوية اول گياست و زمان
 و معونت مردم با قریب بستمه سال با تمام رسانید و آنرا بصره گفته برامی نگه در موضعی واقع
 که اطراف و جوانب آن سنگ گرانج بود عرب آنرا بصره گویند بعد از عمارت مردم آوازه معمور
 آن کشیده روی باندبار آوردند و سود و سود بسیار عمل آمد و منفعت گشته مردم بصره
 یافت هر کس بصره سیم سه گویند شطرا عرب کنار بصره واقع شده در شبانروز
 دو مرتبه مدو چیر عیاد اطراف بصره همیشه سبز و خورم میباشد و در اینجا بی خالی اند
 که در حوالی بصره اقامت دارند و در میان ایشان اسپان خوب بهم میرسند نوعی پرورش
 می یابند که یک هفته آب نخوردند اثر تشنگی را آنها محسوس نشود در طبقات محروم شاهی آن
 در آن شهرت نه بجز بصره و در طاعون اتفاق افتاد که هر روز کما پیش بفتادند
 کس فلت می یافتند بجز آن بفتادند هر کس از اولاد انس بن مالک ضعیف اند عینه بودند
 و بعضی گفته اند که این سخن غرابی دارد اما بخت نیز عروس مالک گشتند در روز چهارم
 مردویکن در کسوت حیات ماندند و حکم خدا الواحد القهار صاحب تاریخ گزیده آورده
 که چون معاویه بن ابوسفیان در شوق دارالملک ساخت شهر بصره را زیاد بن ابیه داد گفت که
 در اینجا شطرا سیاست تقدیر ساند چه بصره از شهر بزرگان و مفسدان این بود زیاد
 چون بصره رسید فرمود تا مناوی گردند که بچکس از خانه بیرون نیاید هر که رایا بند
 باشند در شب اول که بر او مشتصد نظر قبیل آوردند در شب دوم چهارصد در شب سیم
 کس بعد از آن کس را زهر مینوید که شبانه خانه پای بیرون نهند تا شبی عربی را گرفتند گفت
 من دیروز در این شهر آمده ام و مناوی را شنیده ام نیاو گفت مگر چه است اما گذشتن

و گذشتن موجب خلل سیاست است و در اینز بکشت بعد از آن فرمود در وازه مای دکان بانه بند
 هر چه بقیه شود من ذمه دار آن هستم در مدت حکومت او بصره کس در دکان نتوانست
 بستن و خوش و کلاب بشهر درآمده در دکانها خرابی میکردند بد جهت رسم گشتن شد
 گویند روزی جبریل امین بواسطه موی سگ که در ضمن حضرت رسالت پناه افتاده بود
 از در آمدن در آن تعلق کرد آنحضرت حکم گشتن سگ فرموده اند چنانکه شیخ عبدالحق دهلوی
 در رسایل خود آورده و صاحب شمایل نیز آورده که امر رسول الله صلی الله علیه و سلم
 بقتل الکلاب برین سبب بود در خدمت جناب شاه عبدالعزیز دهلوی ایسکار کرد گفت سن
 نزد خود گاه دارم تا ملک الموت نیاید که ملک حرمیت فرمودند فرستگانیکه قبض روح گان
 کنند بان ترا خواهند گرفت و در قتل سگان چنانکه جوهر دیگر میگویند مثل وقوع هوای و باران
 نفس آنها و عدم ورود بکیت در جائیکه سگ باشد و مردن بزرگان و پادشاهان
 با اجتماع آنها لهذا احکام فرنگ گاه گاه بکشتن آنها حکم میدهند یا ابجد در کتب آمده که بکشتن
 با سگان دو تراز بصره نیست و ایشان همی است از مضافات بصره گویند مینظر ایما
 و امتداد علم و لیکن تربیت عالی تر بوسیله می صحی به کبار مثل حضرت طلحه در سیر و انش و
 تعالی عنهم جمعین در اندایه است و مردم نیک بسیار از آن شهر برخاسته اند مانند حضرت
 خواجه حسن بصری و حبیب بن شخمی و رابعه عدویه و مالک دینار و عقبه بن الغلام و عمارت
 بن اسد الجاسی و ابوالحسن خضرمی و ابن سیرین و یکی ابن عمر عدوانی و امام ابو عبید
 مالک بن انس و جلیل ابن احمد و اضع عرض رضی الله عنهم و علمای بسیار و فضیله
 بسیار بر ضمیمه بنیادیم و مخفی نماند که چون از شهرهای عراق عرب چند میستیزند

پذیرفت الحال از شهرهای عراق عجم آنچه داخل این اقلیم است مذکور ساخته شرح میدهد و گوید
 سینا یا عراق عجم مشترک میان اقلیم ششم و چهارم است اکثر بلادش هوای معتدل دارد
 و حدودش بولایت آذربایجان و گرجستان و خورستان و فارس و جیلانات پیوسته
 طولش از سفیدرود تا زره یکصد و شصت فرسنگ عرض او جیلانات تا خورستان مسدود
 از جمله شهرهای این ولایت آنچه لایق ایراد است پزدایر و شهرست در رعایت لطافت
 لطافت فرود سواد چو نور بصر خوشنماه هوای چو بوی تیان مشکساز و کوی دانا
 انشهر تمام صبح و بامداد و باغات دلفریب عمارت پر زیب در سطح بسیار است مخصوصا
 که از جامای خوب بر دست و بسیاری از مردم قابل کاو در گاه هرات را با لغت سنجیده اند
 اما کاو گاه بسیار نزدیک بشهر هرات است و برخلاف لغت که از نزد دانا آنجا بسیار است
 اگر در اطراف کوههای لغت که اکثر وقت خشک میباشد بود می لغت را که لطیف
 بدست آمدی در آنجا رودخانه است دو محله برد و طرف آن واقع که یکی را گرم سیر
 دیگر را سرد سیر گویند تفاوت آب و هوای میان این دو محله بنحوی است که مزروعات
 محله گرم سیر قریب بیست روز از محله سرد سیر دورتر بحصول می پیوندد و مردمان آنجا
 در هفتاد روز مشغول عشرت اند و آشنایه گلان زردشتیان در آنجا بوده هنوز
 هم است از نوادرات آن شهر آفته و اشتر است و از قوا که نام است که در نهایت غایت
 آبدار بر ساکنان کشور شعورستور مانند که از مضامفات خراسان دو طیس است یکی
 سینا و دیگری کیلی طیس سینا داخل اقلیم چهارم است در تحت قاین اظهاری بدان کن
 و طیس کیلی چون داخل این اقلیم است و در جوار یزد واقع است واجب نمود که در اینجا

ازان ذکر کرده آید بعد از آن شروع در دیدن شهر و ولایت بطریق کسب شاهی کوچک است
 وحصاری در غایت حصانت و قوامی دارد و هوایش نیک است از قوه سابق در حل فارس
 بوده بحال تعلق بعراق دارد و در مرتبه القلوب آمده که آن شهر را اول بالایی کوهی ساخته بر کوه
 میگفتند چون خراب گشت بعد چندین درین زمین بحال معمور است ساخته بهمان نام همان
 تا بسبب گفتگوی عوام که رعایت مخرج را در بعضی جاها با فراط میسر است از قوه قرار گرفت
 گویند کجاوس سیادش سپهر خود را در قوه در قضیه تهمت سودا و ه از آنش گذرانید و
 تل نزرگی که بحال است همان تل خاکستزانش سیادش است و از عجایب آنکه درون ابروه
 باران نبارد مگر اندکی در در بیرون بدستور سایر قطار و در مطاف قضیان باشد و این بهرین عا
 حضرت خلیل الرحمن بن علی بنینا و علیه السلام فارس ولایتی است معمور و آبادان
 مملو از نعمتهای فراوان فارس بن اشور بن سام بن نوح است بر بنای آن نگماشته مردم
 آنجا را از صحاب عقول کامله و ارباب تدبیر و جمیع شمارند صاحب مسالک و مالک در ده
 شرقی فارس هم در کرباست و غربی خوزستان و صفا و شمالی نهری و بیابان از حدود
 کرمان و جنوب دریای فارس است و فارس و زندن قدیم پنج بلوک داشته شکر قرین این صخره
 مضافات آن شصت و نرسنگ شسته اند بحال نه بلوک است معظّمین بلوک شبانگاه و در
 الملک آن در البحر و در البحر و محلی است در غایت نز است و حضرت در تاریخ بناکتی مسطور
 که در البحر و بنا کرده شهنوا و وزیر اب بن بهمن است و بعضی بنای آنرا از بهمن میدانند و یکی
 از کوههای آن موسیایی بحصول می یونید و موسیایی دو قسم است معدنی و علمی بعد
 در در البحر و استهبانات بهم میرسد و آن در عهد فریدون پیش آمده باعث آنکه شخصی

کوهی را نیز زده میخواست صید کند آنجا از پیش او گرفته در شکاف کوهی که آبی از آن متقاطر بود
پوشیده شد شخصی شب را بجا که زانیده به رنگ آنجا نور را گرفت و از شکاف کوهی او درستی
و آن بز کوهی را صید کرده نزد فریدون آورد و کیفیت باز نمود فریدون مرغ را پای شکست
از آن آب خوراند مرغ را پای درست شده بعد آن شخص شده که زان مو سیاهی چیزی بود
مخلوط باشد بعد زان بعد آن پیدا کرده در حیرت ضبط کرده و علم آنست که کوهی که کوهی سرخ بود
باب گوشتی پرورد و محافظت میباید تا نگاله شود و نگاه نمی سنگین را غسل کرده آن شخص را
در آن میگذارد و سرش را استوری بندند تا بعد از آن آدمی مو سیاهی میشود و این قسم
از کانیست و طرف آن لجه بود فور شجارد و بهار و برج بسیار از بلاد دارد و قبر حضرت
کلیج که بسیاری از فارس سعی او مفتوح گشته در دارا بود دست برنج از شهرهای مختل
سکانش اکثر بصفت کانیگری است تعال و از مزار مضافاتش موضع است بدرد نام
نهایت با سینه و شکوفه نیز بحسب آب های وان کثرت درختان بسیار جاها
دارد و بر جنوب آن مقام صنعت موسوم تخت خرگه محل صحبت اجبا و جامی معاش
آن صوبه است صطخر نسا لها دار الملک یا دشان عم بوده و مشهور است که در الملک
حضرت سلیمان بوده و بر طبق آیه که میگوید و ما نصحرو و اوجها شهر حضرت صباح
شام بودی و روز در صطخر گذرینیدی و اکثر شهرها در کشمیر گذرینیدی و این کوه
فارس که در مزار از جمله علامت است که شیر الساعات حضرت رسالت مرتبت است
پس بوده و کیو مرث که آغاز با دشا هی جهان از دست اول شهر که در جهان نباشد
صطخر بوده آن شهر بسیار طولانی افتاده اما الحال چیزی که باقی مانده است قلعه است

نهایت بلند و دیگر خیل مناره است آورده اند که چون غایت سلطنت همیشه رسید فرمود
 تا در آن نزهت آباد قصری مین و رفیع ساختند و روزیکه هوی است این از ابی حوت ^{گاه} پیکر
 حمل نقل نمود در قصر بحسب تمام بر سنگهای دولت یکیزده بساط عیش و اسباب گشته
 و آنروز را نوروز نام نهاد بعد از و مجوسان عجم نوروز را عید گرفته و خلایق عبادات
 ساختند امروز از انعمات چهارده ستون باقلیت هر یک از آن سرفراک کشیده
 و گره ارض را حمل آن ناف دریده دروازه انعمات دو تخته سنگ است هر یک ^{نیم} نیم
 سنگی گز طول و بیست گز عرض و پنج گز ضخامت دارد که در آنجا انواع مہارت و صنعت را
 در فن سنگ تراشی عمل آورده اند و در شگاف کوهی که نزدیک باصطخر ایلی عظیم ساخته اند پیوسته
 با دین هر یک میوز و بنا بر آن گویند که حضرت سلیمان با در درون آن هر یک صبر
 کرده است که با و مقاومت نتواند کرد و چنانکه در زمان سابقه شکر سر و بوده بعضی
 گویند که تاسیت بر تعمیر گماشته و بر خور اعتقاد آنکه یونان فرموده حضرت سلیمان ای شکر
 از سنگ سفید و نهاده اند و در حد و آن مرغزار بوده در سنگ که آب گیاه اندر غایت صنعت
 و نهایت حضرت شسته از غایت لطافت و هوامار و گردوم و مو و یا انداخته میوه است
 کمال شادابی و بالید و حصول می پیوسته چه وزن هر آنه انگور می نه انتقال بوده و نو
 از سبب هم میرسد دوران و شکر بوده اما کمال آن مرغزار بر طرف شده در بدل آن
 و به باره با عمل آمده و از نیکه نرمتی در غایت سفیدی دارد و میا میگوید حسین بن منصور
 علاج از آن شهر است کار زون جائی با نرمت و طراوت است در فصل بهار آن
 و خورگ و لاله جای لایق جام و پیاله است و آن شهر بنا کرده قباد بن فیروز است

مولانا جلال الدین اوردانی از دوان که قریب سیست سن عمل کانزدون برخاسته از جان از بلای
 فارس است و قباو بن فیروزه لشکر را بنا کرده و زردی یک نشهر نه سیست و بر آن شهر علی بسته اند
 طاق و کابین و پاییل یکصد هشتاد و هشت و ارتفاع قدره و نیزه است و در لشکر
 چاهی است که پایان آن چاه بر سپاه معلوم کرده در یافت نشده و از آن چاه مقدار آب در وقت
 از اوقات میجوشد که طاقون بر آن میگرد و در چاهی که حضرت پوهت در آن انداخته اند هم
 و مردم زیارت آن میروند سیرم موضعی است میان اعضاء شیراز و در آنجا چشمه است
 و اگر در موضعی تلخ است مانند شیشه از آن آب بگیرند شتر آنکه آن طرف را نرسید بجا
 مقصود بر زمین نهند و حال آن آب با زمین بپنجه پس جانوران سیاه که آنها را سار گویند
 نایب این آینه آنها را همه کشند عجب تر آنکه از شیرغان بیخ کمی در جوالی آن نیست شیر همیشه
 دار الملک سلاطین سرفراز و محل توطن خواقین از زم الا عاز بوده بحسب لطافت آب جو
 از باغ ارم استی و از روضه رضوان کنایه است و این بقعه را محققان سیرین ثقیل عمراد
 حجاج در سینه همتا و چهار حجری بنا نهاد و شیر از پوست وساحت و تکلف آینه و
 عمارت انصاف دارد در بارامی آنجا اطلال زیارت مثل مرغ بریان و آتش نارنج و آب
 یو یوه و در زمان غزوه علی معمری مو نور بهر سانید و سوره باره بگرد شیر از نباشد
 و در حمام خلایق بمرتبه رسید که لشکر از جای نشنن مانند بنابران عضد الدوله نزدیک شیراز
 قضیه نهایت تکلف موسم بقا نشسته سکونت سپایا بنا کرد و مشهور بسوق الامیر گردید
 اما اکنون آن موضع خراب است و ملک سلاطین پنجمه تجدد هیچ و باره آن نموده و بهای شیر
 در غایت اعتدال است این از سوات جریان می یابد بهترین کار نیزه اتقا است شهر کربن

آباد است که مگر المدینه حسن بن یونس و یلی احداث نموده در شیراز بجای خیر مثل مساجد و خوانق و
 مدرسه و مساجد بسیار است و مسجد عتیق که مانی آن عمر بن ابی سفیان است از جمله است گویند
 بزرگترین مسجد است و ابی خالی نیست و شسته است که قریب بنده و فست و مردمش از بنده و
 و شین و نزل بسیر و صحبت مایلند تا تمام دارند که ایام هفته را بر روز و بجای بسیرند و
 فصل گل که در ساعه و پیمان میباشند کسی در خانه میباشند که دیوانه میباشند
 و بهترین جای شیر مصلحت است که اکثر شیر گاو در این ضلع واقع شده و دیگر شیر گاو است که
 شکر تا گاو در آن قریب و قریب است و تمام باغات است و مزارع فیضانی تا بیخ نوباده امام
 امام موسی کاظم رضی الله عندهم در شیراز واقع است که بر سر قریب یک عمارت عالی ساخته اند
 و مزارع بسیار وقف کرده در ده نرسنگی شیراز چشمه است مرسوم آب چاشت که فصل با
 آب آن چشمه خاصیت جلابی بخشد و در آن ایام مردم بسیار آن موضع روندند و در
 و شام آن آب شامیده دفع فضلات بینمایند و طرفه اینکه در وقت خوردن باید که
 دل گذارند که از منفذ عالی اسفل دفع خواهد شد اگر هیچ گویند نفعی در شکم پیدا شود که بیم
 ملاکت باشد دیگر فضلات دفع نگردد و در عجایب البلدان مشهور است که در طرف ولایت جنو
 فارس حضرت متصل تقیه و قبر پاسب حکیم نجاست و بر بالای قبر آن پادشاهانند که
 پاره از آنجا بر گیرد راه کم کند و از آن صحرا بیرون نمیتواند رفت مگر وقتیکه آهن پاره بجای
 نهد و هر صفا منجیبی که سواره از نواحی آن قبر گذرد البته هم در آنسال مغزول شود یا
 بمیرد و در زمان سلطان محمود غازان شیخ جمال مصری که حاکم فارس بود در روزی سوار
 از حوالی آن قبر گذشت همراهِش گفتند که مناسب است که راه را بگردانیم پایاده شده اند

از قبر حاسپ گنبریم القات با شخص ناکرده گفت هر فسادات العجم چنان سواره بگذشت
 سال وفات یافت و سببا اولیا و شعرا و فضلا شیرز بر خاستند که تقدیر اسلامی نهادند
 می باشد مثل شیخ ابوالحسن کرد و شیخ ابوالعباس احمد و بنابرین حسین و شیخ عبدالعزیز
 شیخ موسی و شیخ روزبهان و شیخ ابوبکر و شیخ نجیب الدین علی بر غش و عبدالرحمن
 قدس الله سره و غیره نقل که خط ثلث از خط کوفی استعباط نموده در تاریخ یافته اند
 که جمیع امم کتابت از شرق تا غرب از عربی و عجم در تمام رنج مسکون و از ده نوع است
 آن عربی و فارسی جمیری یونانی سیرانی و عبرانی رومی قبطی بربری هندوی و غیره
 و از فضل انصاری بن عبدالحمید مترجم کلید و دمنه و شیخ مصلح الدین سعد و مجد
 بکر و مولانا قطب الدین و قطب نجفی و فضل الله و صفا و خواجه حافظ و ابوالحسن طاج
 از ششتری قدیم است و هو الایق دارد و مردم نیک از اسماک بسیار برخاستند
 مثل مولانا جمال الدین حسین مولانا علاء الدین و مولانا عبدالغفور شاگرد مولانا
 عبدالرحمن بامی و مولانا مصلح الدین و غیره خوزستان ولایت پیرت است اما
 هوایش ناخوش و فاسد است و حدودش تا ولایت عراق عرب و کردستان و بر سر
 و فارس پیوسته صاحب طبعات محمود شاهی آورده که در سال ۶۴۴ که چهار صد و چهل و
 چار در خوزستان و توابع آن نزله بوقوع آمد که خلیف کثیری عرضه هلاک شدند و کوه
 سفید گشت از میان آن کوه نرو بانی ظاهر شد از کج که گویا در میان کوه پنهان کرده بودند
 و از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب کریم الله وجه نقلت که در حال از طرف اصفهان
 برآید و بر مقبره مود می باشد مهران نام که اصل وی از خوزستان بود همه

خراب کند مگر مدینه و بیت المقدس فتح آن ولایت اچنان گشت که ابوسیر بصیرت
 ناطق بالضبوع بن الخطاب رضی الله عنه اشکر بر سر فرمان که حاکم آن مصلح بود و هر
 توفیق رفیق گشته همراه وی بدین شتافته بن بکله طیبه گویا کرده سعادت طاعت امیر
 المؤمنین فایز شد و روایتی اینکه خورشید با حسن سعی حضرت ابوموسی رضی الله عنه
 صوت تخریفات و درازنده سابقه ایوا از ملک مظهر خورشید بوده آورده اند که
 که هر سالی در آنجا مقام کند البته در عقل خود نقصانی بیند و باعث بادیش شیربکانه
 بوده شوش از شهرهای مشهور خورشید این المقنع آورده که اول سوریکه بعد طوفان
 نباشد شوش است و سام بن نوح از امیر کرده حضرت ابوموسی رضی الله عنه در زمان
 نشان فاروق اعظم از شهر رفته نموده و سیصد تنه در آنجا بست اهل اسلام فدا و پس از
 بنامت و دیده بره بر آنها او نیت اند مردم به سجده تمکات بینمایند چون قصد درون رفت
 کرد خازن گرفت و گفت که در اینجا مالی نیست مگر ابوت و انیال که معبد است چون روزه
 سیر می دید شخصی آن خابیده اصلا غللی در بسم و راه نیافته ابوموسی بفرموده فاروق
 اعظم رضی الله عنه آنها و انیال را بر کنار آبی دفن کرد بعد چنان آن قبر زیر آب اندو گونید
 آن ماهیان کسی صید کردن نمیتواند و هرانی که در آن شیب بود ماهیان آن التفات نماید
 عسکر مکر شیمی با نام بوده ابتدا اشکر بن طهموت دیونید در آنجا شهری بزرگ
 ساخت و آنرا اشکر خواندند و بعد از چند گاه ویران شد شاه پور ذوالاکتاف
 بجای عمارت فرمود مورخ شاپور خواند کرت دیگر و بویزی نهاد و مکرم جین که
 از جانب حجاج بن یوسف بشارفت و فرخ زاور بکشت آن شهر را آبادان ساخت و موسم

عسکر کرم گردیدند شرب و شکر عسکریا با هم بوده گویند وقتی از قتل لشکر بیابا رسید
 که باعث خرابی عسکر گردیدند شهبه که مذکور شدند بحال خراب ماندند از شهرهای سابق خراب
 که بحال آباد است در قریب است در قریب از این شهر است اگر چه شهر کوچک است
 اما صفات آن بسیار است شام و صبح و در ظهر آن در قریب میروند در حوالی آن مرغزار است
 نیم فرسنگ در نیم فرسنگ که در تمام آن زرخش درخت و درختان آن درختان آن درختان
 زرین درخت گویند و شکوفه آن زرد و بسیار بقا است آن شهر نمیدهند ششتر بعضی
 بنویسند و بعضی بنویسند تعمیر کرده اند دارالملک خوزستان است مولف بهفت قلی می آید
 که بنا کرده شاپور بن شاپور است و صاحب این قلوب نگار دارد که نخست بنویسند و آن
 که بعد از آن شهر تجرید در آبادانی انگوشید شهر کناره شهران بر روی بلند
 واقع شده و قلعه اش در غایت صیانت محکم است و از میان آن شهر حضرت همین بن عبد الله
 تشریف است کرمان را بیست و سیع و بی پایان شدتی آن کرمان و غربی آن فارس
 و جنوبی آن بحر فارس شمالی آن خراسان است و کرمان بن فارس باعث آبادانی آن شهر
 آباد گردید مسطور است که چون اردشیر بایگان بر بلوک طوالیف دست یافت و چون
 کرمان گشت در انجام مردمی بود و بفتواد و قصه کرم بفتواد تفصیل در شاه نامه مذکور است
 اردشیر بچگونگی آن کرم را که باعث اقبال بفتواد بود و قبل آورده و مسلط گشت و بعد از آن
 شهر کوانشیر را که سالها دارالملک کرمان بود بساخت و از کنار درجه بغداد تا رود چگون
 کرد و همه دستوفی در زرتشتیه القلوب آورده که کرمان و شهر دارد و آن شهر را بهای
 معنی است و شهر کلان آن صرف و سیاحت و در بعضی ولایات کرمان خراب و بچگونگی

ماه بارید و در حوالی کوه پاپان بسته است که خاک آن را مردم عوض صابون بکارند
 و در عجایب البلدان آمده که در جبال کرمان سنگهاست که چون آنرا بر هم رسانند باران آید
 و این سنگ است که چون همزیم میوزد و صاحب مجموعۀ نوادری می آرد که در کرمان نوزاد
 است که چوب و آتش نسودد و در بنجامین توپا است و مردم نیک آنجا بر بسته اند
 مثل شاه شجاع و واحد الدین و امام شمس الدین محمد طباطبائی از مشهوری است
 و آب و هوای خوشش در و قلدش در غایت استحکام است و خواص و عمارت و فیه در آنجا
 بسیار است که حدودش از خراسانست تا مغانه کرمان و جانب غزنین و طرا
 افتخار شاهینند در گذشته سابقه نوعی آبادان بود که بجزیب بین با وجود قلت آب هزار
 و سیار کیلی فروخته شد و غور افشار در اول حال داخل سعیدان بوده و آن ولایت را سنجان
 نیز گفته اند چه سنجان بن فارس همت بر آبادانی انگاشته و نیز ایستان و نیز
 شهرت دارد در اول اندپاراشگری هم خوانده اند و چون عرب مغرب کردند سنجان
 خوانند بزرگترین جوی سنجان نهر میرمن است که اکثر از آن بکشتی میگذرند و در قلمرو
 آرد و که میرمن نهر است که بستان میرود با آنکه نهر از او خانه سرد در آنجا در اصل زیاد
 نمیشود با آنکه نهر از او در مسی اند قطعا میگرد و فضائش در بجزره میریزد و زره دریا
 چه است نخی فرسنگ در نخی فرسنگ و در میان آب جزیره است منزع و مردم
 نشین صاحب مبارکشاهی آورده که در همه حیات همه کوه است بروشهر نام و مبارکشاهی
 بهشت برآمده بر آنکوه افتاده است گویند که هنوز زنده است و در جناح دارد و یکی
 بچی سرخ و گاهی آن مار را ببینند و از عجایب آنند بزرگی و روغیت نزو که در وقت

واکوپی است که قریب بثلث فرسنگ بلندی دارد و یک وی آنکوه را یکسروان کرده
 در آنجا چند فرسنگ است که مردم شهرهای جمعه بزایت آن مقام میزند و چون بسیر کوه
 و خود را بروی ریگ ماکرده میل پایان میکنند در آنوقت آدانه نقاره و نظیر زیبا
 کوه نوعی سپید میبود که گویا پنجاه جزو از نقاره و گور که را یکبار در خروش آورده اند و
 آنکه چون بپای کوه میرسند هر یکی که پایان می آید تخت بنهایی و باطله و دو مردمان
 نیک آنملک بسیارند مثل ابو عبدالله سجری و خواجه عبدالله طائی و شیخ ابو
 بشری که از پیران خواجه عبدالله نصاری بوده و خواجه معین الدین سجری و از
 شاعران فنی و غیره فراه و لایق است مختصر و قریب و دره دارد از تافاش نیک
 بحصول می پوندد و مندرضا بزم آنجا است و در یک فرسنگی فراه کوهی است که آن
 بارنگی گویند و درین کوه طاقت از سنگ که در نیم آنجا آب میچکد و مردم در آنجا
 آمده و غاسکند و اگر چکبک آب باوه شود همه آمدن حاجت امیدوار میشوند و الا
 محروم باز میگردند و ابو نصر صاحب کتاب ضیاء از آن شهر است قدما شهر بود
 استوار گویند هرگاه لشکری آن شهر را مشاهده نماید در نظر ایشان شصت بهلاتران
 نمایند که معهود است و در میان قلعه چاهیت عمیق و سنگواره کسینک در آن خور
 کرده اند آب آن را جاری دیده اند و در وقتیکه از آنجا آب کشند بر گهای درخت
 و شاخهای گیاه بر می آید و هوای قندار بسیار نیک است و مردم آنجا غنچه و شبنم
 فاکثری شیرین و نمکین اندز باغی ضبط اول اگر گنم خوبان جهان از نوش بسیار
 قنداری نتوان فی صبر سجا ماندن آب و توان ای اهل دل در میان افغان و قنار

دوره قندهار پانجم... چنانکه اکثر باغهای آنجا بریز است و یکی از مضامین قندهار نیز
 در او است که در الملک سوزی بوده که بعد سلاطین غور است و دیگری بست است که
 شهری بظلمت بوده و در آن ناحیت گهندی است و در آن دو قبر است که اینها را
 گندی گند سباز میگویند و مکرر اسقفان آن گند را پوئنا سیده اند و صاحبش تنگانه
 یافته چنانکه اثری از آن گل و خاک درون گبنده نیافته اند و دیگر منظر شیخ احمد است
 و نوقان از قریب بست روزی شیخ مذکور بر سجاده مستقیماً نشسته بود از عالم رفته
 تا چهار سال بهین دستور نشسته بود قاضی آمدی از بحال شفقت شیخ را که
 داده غصیب فعات یافته بسبب از آل و عشار قاضی نیز مرده اند اما دام که
 شیخ را بحال سابقه نشاندند آن انقلاب دفع شده و چون بعد از قتل در شاه که
 سیزدهم جماد الاول تسلیم کرد و یکصد و شصت جوی در مضامین واقع شده مصر
 جانش سر و پای نا در زینغ : از تاریخ آن خبری دهد احمد شاه و رانی سدوزی در طر
 خراسان پادشاهی یافته قندهار را در سلطنت گردانید و قلعه یعنی در آنجا طرح
 انداخت موسوم با احمد شاهی ساخت و آنوقت آبادی قندهار بسیار بود چون آمده نظر
 قوام الملکی از تاریخ مولانا طهیر الدین نقل میکند در سنه ۳۰۴ سیصد و چهار در ایام مقصد علی
 از خراسان خبر رسید که برخی از بروج قندهار کنده شده جانی بافتند که قریب هزار مرد
 در روز پنجشنبه در آنجا در گوش بیست و نه سر از آنها در قه با بود بر لبان بسته
 و نام آنکس بر آن نوشته منبها شریح بن سکان و حنان بن زید و خلیل بن موسی و آن
 نوشته با مورخ بود تاریخ نشسته بنیاد هجری و تفاوت فی مابین دو صد و سی و چهار

ال بود آنسر اما آن زمان تازه مانده بود و نزد پیشوایان نیز شصت از ضمایم قندار نزدیک
 آمدند و آن را مصنف میگویند و مردم نیک از آنجا برخاستند و مثل ابو بکر احمدی بنی تاد
 سلطان محمود غزنوی و صاحب سنن کبیر و سعید بن و هر دو پسر او سید حسن و سید
 بن معروف بمیراویسی که پسر بزرگوار در کشمیر مدفون یافته قدس سرهم و دیگر معجزات
 که کمال یافته و پاره مانده جنوب کوسنان سنبل که نزدیک است بین داور است و افشده و در
 هند و احب بن حسن وزیرای سلطان محمود و از آنجا خاسته اند و درین نگاه سلاطین
 ال سبکدین و عظمتش بجای نبی نوشته اند که دو اواده هزار مدرسه و مسجد داشته و در آن
 سلطان محمود چنان آبادان شده بود که هر روز ده هزار خروار گنجشک صیادان
 می آوردند و غزنین آب و هوای نیک دارد و اوویه مضیه در چپالش بسیار یافت
 میشود و گرم و دیگر موزیات و آنجا کتر باشند و در واقعات با بری آمده که در
 استان غزنین و قندار را از آنجا بنامان میگفتند و چنانکه از شعر فردوسی و فرخی
 معلوم میشود و بعد از او در ۴۳۳ با بصد و چهل و سه چون علاءالدین حسن خورشید
 شاه که از اولاد سلطان محمود غزنوی بود مظفر گشت بیکه برادر خود سلطان سواد
 غزنین را بنفشه شبانه روز آتش زد و بانه نام و انعام قصور و عملات سپرد و آتش
 غارت بکنند آنجا فرمان داد و قیود ال سبکدین اهدا سلطان محمود و جای
 سخنان ابر آورده بسوخت لاجرم سبجان سوزن لقب گردید بعد از آن بروضه برادر
 نمودنش او را بغور فرستاد و خاک غزنین را بر مردم غزنین پراکنده بفرمود و کوه آ
 آنجا را نیز کشته و خون آنها را با خاک غزنین آمیخته عمارت ساخت و از مردم غزنین

تا به شهرت با جلال
 زنده در دین مالوف
 سبکدین
 سلطان محمود غزنوی
 در غزنین
 در قندار
 در سنبل
 در کوه آ
 در خون آنها
 در خاک غزنین
 در آمیخته عمارت
 در ساخت و از مردم غزنین

ال سبکدین
 سلطان محمود غزنوی
 در غزنین
 در قندار
 در سنبل
 در کوه آ
 در خون آنها
 در خاک غزنین
 در آمیخته عمارت
 در ساخت و از مردم غزنین

حکیم شناسی و شیخ رضی الدین علی الا بوده و چرخ از توپان ابوکرز غزنین است و در این توپان
 بغیر از سیخ جانی نیست و مولانا یعقوب چرخ از آنجا است پشیا و رخصت و سیخ
 اما هوای گرم دارد و کز دمان و دیام گم و آنجا با فراطیم میسند تا سوار پشیا بود خصوصاً
 مرغونسی کدوبی است از مضافات آنجا با نام است و بان نیز می و لطافت در روزین
 استوار یافت و نیز پشیا پاره آنجا نیز در غایت لطافت و تراکت است بده جوی است که جرف
 آن بر پنجینود است با ضممت و لونگی آنجا که مروان اعلی و او بی بکرمی بنام نیز با
 مروان نیک و غلبه بار از آن ملک بر خاسته اند مثل میان عمر جگانی و میان مصطفی
 رحیم الله تعالی و نزدیک پشیا و طرف کثیر قلعه اشک است بر لب آب بزرگ کوه
 در اول این قلعه اسکندریه ساخته شده آن که خراب شده علیه و خان اندامی پشیا
 است بر بنای انگاشت سو آفعله را بکمال مثلث از میان دریای و خنار بر پشت دریا
 قلعه از اقیانوس قلاع است که کند نخیر سیخ از یک سلاطین قلعه گیرانی بیج و باره
 بر سیده و کشاون انحصار چون دست و دل لبان دشوار است و زمین
 منجیق و غراهه بر بالای آن و دراز کار کنجا و در حد و راه پشیا رخصت مختصراً کافضاً
 نیک دارد و مصور تقدیر و چهره پوزی تبارن الطرف نخته فرو گذشت کرده و پشیا
 آفت جان و غارت دل ساخته طمان شصت و غایت و کشتای مضافات
 بسیار دارد و از انبیه قدیم است گویند اول شصت است که در بند نباشد اینها هم ایلام
 نیز خوانده اند و پشیا نیک گرم است و در مروان آنجا ملاحظاتی لغایت است اولیا
 وزیرگان از آن ملک بسیار خاسته و مثل حضرت بهاء الدین و کرایبی طائی و غیره

قدس سرهم پاک پین ضلوعایت ساکنانش در چوب شادنی و ساخان و قندای چوب
 مهارتی دارند استانه حضرت شاه فریدنج قدس سره در نجاست دور استانه ایشان
 دروازه آسب مشهور پیشی دروازه از شاه فرید نفل میکنند که هر که یکبار بشرط اسلام در آن
 از دروازه من گذرد بدوزخ نخواهد رسید زین ایام که این مسوده به غیر میرسد یکی از
 فرنگیان بر این سخن انکار کرده رخت پوشیده اران دروازه گذشت بعد از آن لباس
 بدس کرده امتحان در آتش انداخت لباس را اصلانش اثر نکرده و فرنگی بملاحظه این گرامت
 مسلمان شد لاهور از شهرهای معروف هند است لاهور و لاهور و لاهور نیز گفته اند
 بنامکند اشعار شعری باستان مغموم میشود در عجایب المخلوقات می آرد که در استخوان
 اندامی آدمی در زمان سابق در لاهور افتاده بود که یکی را متوطنان آن مکان انبار غله ساخت
 بودند و دیگر با قطره آب سرد آسیده در عجایب البلدان مسطور است که لاهور در زمان
 باستان باوقلا بادانی و معموری هزار رستاق داشته که هر کدام را حاکمی علیی به بود
 و ایام سلطنت چنایه بسیار آباوسی یافته و قلعه در غایت محکم بهم رسانیده از جای آن
 سلاطین فقط شاه جهان پادشاه سلطنت نگاه لکت و پیر عمارات آنجا صرف کرده و در
 اکبر شاه و غیره حرمی نیت و مقبره جهانگیر پادشاه که شاه دره مشهور است نیز در آن
 دارد و در آنجا در فن سنگتراشی مهارت بسیار بکار برده و در نفس شهر مسجد و در آن
 نیز مکانی با نزهت است و در یکم سنگی لاهور باغ شامل از نیز حاجی خوب و غلام است
 مرغوب است آب آن باغ از دریای لاهور از حوالی کوهستان جدا کرده آورده اند و در
 های بسیار آبشار دارد و شهر لاهور بعد از قراض سلطنت چنایه از دست برد

راست
 عمده

مکان اطراف بسیار خراب است چون رحمت سکنه نام یکی از قوم سکان که از نواحی آن گرد
 مانگ بودند حکومت بسیار بود قدری آباد گردید و قلعه درونی تمام و منیر خانه
 مردم آمد تا در بیرون بدستور ویران بود چون درین ایام در سکنه کهنه کرده و صد شصت
 و دو چهری که لفظ اقتدار قوی صاحبان اگر از آن خبر میدهند به لاهور تبعه و ولایای
 کپنی انگریز آمد و خاندان شراب در سکنه شمشیر صاحبان باهاوران نامدار از مساحت ملک
 طرف شد و بیرون شهر نیز روز بروز در عمارات و طرح بازاری می افزودند
 بودند و شمشیر کثرت امتعه و سایر ضروریات از شهرهای دیگر ممتاز و مستغنی است خبر
 آنجا بلوغ و جلالت اقتدار میرسد که فقیر و غنی و منغنی از آن بهره مند میگردد و چند
 سالی دو کثرت بوصول می پیوندد و تمام سال کفایت میکند مردمان نیک از لاهور بسیار
 خاسته اند و علی باورین دو بیست و اولیای باکر است بسیار در که آسامی آن بزرگان
 دقیری میطلبند سیالکوٹ بنا کرده سلطان مغزالدین سامست قبلین ازینجا
 راجه سالها بنیت و مردمان دانشمند و فضل آوران زمین بسیار نشو و نمایانند
 امرتسر بیشتر دینی بوده از متعلقات تامل چون سوداگران کشمیر در آنجا بود و در
 روز بروز آبادانی یافت ماصورت شحری گرفت الحال بود و به امتعه و منیر و
 نظیر نظیر و سبب سکونت را با سلام ساچه بسیار بهم رسانیده و این تمام گرفته است
 در نهایت خدمت و لطافت است و سکنه اش در نهایت ملامت لیکن با اولیا و علماء
 هوشیار ناسل کار است و از منافع آنجا بود که سبب موسوم بکر کوٹ و سکر کوٹ
 قلعه دار چون دعای مظلومان آنجا کسبیده و بر زمین آن کوه سپهر بنام کوه گنبدی است

در آن گنبد سنگ پاره است ز تکلف ساره و صخره اش بصورت افاده و اهل هند با
 سنگ پاره اعتقاد است از آن کوه حکم تر در سالی دو بار هزاران هزار آدمی بعزم طواف آن مکان
 و حرکت می آیند بعضی زبان خود را بر دست خود بریده زبیر استان آن مکان دفن میکنند و آن
 کوه بر شمال هند واقع شده و از کوه گوشت تا کوچ که اقصای ولایت پنجاب است زبیر استان
 که هر کدام سه چهارم وزه زمین در تصرف دارند و در زبان دین با اهل هند متفق اند حکما
 سابق هند گویا تحقیق این کوهستان کرده اند و یک کلمه بیست و پنجاه کوه متصل هم پدید
 یافته اند از پنجاب هند آن کوه ساوالک برت میخوانند و همین کوه است که از آنجا
 ولایت خراسان سیده و همچنین از هند گذشته و بکابل و بدخشان و خراسان کشیده در شمال
 نیشاپور گذشته بری و قزوین و طبرستان فته چنانکه در سخت کوه غلها سی بد آن کوه کرده
 و کشمیر و بت در میان این کوه است و آب بسیار ازین کوهستان در میان ولایت هند
 جریان می پذیرد مثل سبلج و بیا و و راوی و پنجاب و بیست و نیلاب و این آب در موا
 ملتان بکلیگر پیوسته در حوالی بیته بجان میریزند و ایضا آب گنگ و چون در است
 و کوهی و سرد هم ازین کوهستان برآمده و همه یکجا در ولایت بنگاله به موجب متصل منبسط
 نهر است خورد و مضافات خوب و باغات مرغوب از بس بید بزرگان و علمای آنجا
 در مانه بنیز قصبه بود و الحال چون محل اقامت سرداران انگریز شده آبادانی یافته
 نهرت پیدا کرده سیر شده که بنیز بنیز تعمیر کرده اند سابق داخل سلطانه بوده سلطان
 فیروز شاه آنرا جدا ساخت سرکار گردانید حصاری در آنجا بنا فرمود و موسوم بقصر و آباد
 و در آنجا نهرت و صفا و باغات و کتا و در نهرت مردمانش اکثر طرا و کاتب بود و اندر بعضی

چند زبان از
 که و در سالی
 دو بار هزاران
 آدمی بعزم طواف
 آن مکان حرکت
 می کنند

در این کوهستان

در این کوهستان
 در میان این کوه
 است و آب بسیار
 ازین کوهستان
 در میان ولایت
 هند جریان می
 پذیرد

مصوری چهارت دشته انچه چون در زمان سلطنت فرخ نسیر بدستگاه از سگان کرد و جرات بهم
 رسانیده و بر سر سوزناخت و آتش را با اکل خراب ساخت و پیش قبور در آنجا سید کرد و نام
 و نشان از آنجا گذشت فرخ نسیر احمد سر سندی در آنجا است و شیخ در کابل تولد یافته و چون
 بسین شد رسیده در سر خنده آمده میدان بسید بهر سائیده در جای طریقه عبید نمود و در شهر
 مشغول شد تا او گذشت بانسی در چهار جسد و است در زمان سابق بجای بانام بوده
 قلعه استوار دشته و قتی که دیگری از مضامین بانسی حورنی را چهار کت وضع عمل شد که در
 کت او را چهار سیر بود و آمد و هر شانزده پسر و قبیلات مانده صاحب زمین و نبات شدند
 شیخ جمال الدین خطیب از خلفای گنج شکر و شیخ قطب الدین منول از خلفای شیخ نظام الدین
 اولیا قدس الله سرهم از ان سرزمین نامد انباله شهرت مختصر است با آن خوب روایات
 های آتش خورن اشک چشم حاصیان شورش از زمان تسلط افغانی مگر نیز چهار
 شده و قدسی آبادی دارد و بهاسیر اگر چه شهر مختصر است اما آبادی تمام دارد و
 مساجدش هم از مهارتی عالی نیستند در زمان سابق بنام بزرگ داشته و در آنجا بی
 موسوم بگرسوم که معتقدند هندوان بوده و آنرا با نواع چهارت شمن فرسخ کرده بودند
 و مهارت کنند در اشک بنیت تمام بوده که آثار و علامات آن باقیست و از بسیار
 شنیده شد که از اطراف سیلان آن را در یافت میشود و اما از عظیم جبهه ای روایت کرده
 زیاده تر از پیش ندیده لیکن چه جانمایی از آن متضرر شده است و در تانیه حورنی
 که آب بدان و شهر و آن جمع میشود و آنرا اگر گت گویند معبد بر همه است اهل هند در روز
 کسوف و خسوف از اطراف و کنار جبهه غسل بین حوض می آیند و از زو و طالع الهی

در این شهر
 در زمان
 در آنجا
 در شهر
 در آنجا
 در شهر

و نقره و جواهر آنچه دست مکت شان بدن میرسد و آن عوض می اندازند پانی است از
 جامای معروف است متوطنان آنجا حرفه کار و گریانیک و زریده از شیخ شرف الدین بوعلی قلند
 در بخامنهون است اصل ایشان از عراق است با شصت و سه تریز و با موالاتی روم صحبت شده
 فصل التدریس در علم دینی از شخصی قدیم است همیشه در الملک سلاطین عظام و مرکز دایره اسلام
 و محط رجال افضال و ماسن فصیحی کامل بوده و در اهل هند آمده که شخصی دینی بهر وی نام داشت
 و نهلیت آباد بوده بدانان نوعی غراب شد که مسکن و خوش و زیاده گردید تا آنکه در سیصد
 و چهارم چری باز آبادان گشت و قریب یکصد سال در آن مکان بنده و آن کار فرما بودند و
 پانصد و هشتاد و هشت برود سلطان قطب الدین ابیک غلام سلطان معز الدین سام
 که او را سلطان شهاب الدین نیز خوانده اند مضمون شد تا وقت الی یومنا و اینند و آن
 دیگر بران مستولی گشته اند و همیشه در تصرف سلاطین اسلام بوده و چون در آن روز
 محمد تغلق شاه بنای تعلق آباد نهاد و آن آبادی در دلی کهنه با سخطاط رسید ^{۶۵۳} تا
 شصت و هشتاد و هشت با تمام سلطان جلال الدین خلجی در دلی تو باشد و چون بر
 چون واقعه در غایت آب و هوا الطاف و صفا بوده با الاخر در زمان شاه جهان
 نزدیک دلی نوشته شاه جهان آباد بنا یافته که الحال در الملک است و از دلی کهنه و نو
 نامی باقی نماند الحال قدسی از خصوصیات دلی نوشته شود بعد آن شمه از کیفیت بنا
 شاه جهان آباد نیز تحریر می آید بدانکه در دلی کهنه مسجدی است مسی قوتی اسلام که هزار
 ستون سنگین در آن مسجد بکار رفته و در بیرون مسجدناره ایست که از کمال رفعت همه
 کس با قدرت بالا رفتن بران نیست و در این مناره هشتاد و هشتاد و هشتاد ^{۱۳۴}

مع نظر آن مناره زار تعلق بیرون برفته چون بل گنبد از گردون در زبان جماعه ملک است و شاه
 میر خفیه فلک است و از تمام درمهاش مناره گویند از سنگهای سنگین شکل مخروطی است پنج طبقه
 مخارجات به بلو و منقش و مزیّن و منبت کار و الّا چه در آیات و افعال جلّی آسمانی که بسط
 هر حرفی بقدرت کرده باشد بحال حسن زیبای شایسته که از دور سخن بسجده آینه نقیصه
 ز زمان بنده وان بحال بیاده نیست و نیز فرار نیست که حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی
 قدس سر که مردم اکثر زیارت آن آستانه بسیار جماعه میروند و فرار از ایشان لایق حضرت
 عبدالحق و ابو قدس الله سره و خلیل تن و غازی صاحب امام صاحب مولانا جامی و غیره تالیف
 شمسی و مسجد ولایت نیز در آنجا است و زیارت حضرت شیخ نظام اولیا نیز از غرائب است و امیر خسرو
 مثنوی است و بزرگان دیگر و حکام بسیار در جوار ایشان وضع یافته مقبره با اکثر از سنگ مرمر
 چون علی همیشه محوطه آتیا و اولیا بوده بر کرا از اولیا و سلاطین که طوایف است و عمرش بتوابع
 متوجه می گردید و اشکاک پاکش در فن میکرد و مباحثه چندان عمارت رفیع مقام و خطایر معنی فام
 در آن شصت بنامه گناه حد و حدیث و کتب چنان شاه نیز از عمارات عمالات عالم
 و گنبد عبدالرحیم ناسخا ان که همگان بول بالا گویند و گنبد نواب منصور خان جد نوابان گنبدو
 و غیره در فضل و باغات مسمی که اگر جدا تصدیق بیان آنها شود چندین مجله هم در آنجا
 در آن نزدیکی عمارت موسوم بشکاه فیروز شاه در میان عمارت عمودی پادشاه است که
 شروع ارتفاع و شروع سطری و ضخامت در و بلندی سنگ فسانت و اینهاست که در
 ماه اکتبر این عمود در زمین نرفته باشد و در غنچه دیگر خاک و خشت و گل حکم نشده است
 آن ممکن نیست نخواهد بود و در این تقدیر عمود که شصت درع طول داشته باشد با گردن رفته

در ممالک هند و چین و غیره بسیار است که در این کیفیت بجای بزرگ از عهد
 سخنان برآمد و آن یک بسیار و بسیار از وی برخاستند مثل سید محمد رضوی بن علی المشهور
 شیخ نظام الدین علی قاضی سرود خیر و در حواصی حسن شیر علی و شیخ علی بنی و غیره و اینها
 از ممالک هند و آبدی تمام دارد و محل توطن فضلا و از وی گفته و نو آبدی اینجا منتقل شده بود
 بنامی این قلعه است که در شب و نیم روزی حیدر مطبق شهر روی بهشت رسال دو از و هم جلوه
 شاه جهان مطبق شد و یکبار و چهل شش هجری بنامی آن گفته و شب هفتم محرم ^{۱۰۳۹} محرم
 یکبار و چهل و نه هجری بعد از قضای هر ساعت نشسته و نهاده و نه از آن شهر معماران
 حکاک و بنای و کار و کارگران هفت اقلیم جمع شده بمرت گرم سعی شدند هر که بفرود
 خود آورده بود و بعد از وفات او از جریان افتاده بکشم شاه جهان از یکصد و پنجاه قلعه ساخته شد رسال
 اساس قلعه از جانب پادشاه و در بر او حدیث نگاشت که تاریخ آن تمام همیصر معلوم میشود ^۴ تا این
 شاه جهان آباد و آن شهر یکبار و پنجاه و چهار است و در عرض شش سال تمام سید لفظ این
 و بی کاشی و مصرع و تاریخ تمام این دستور موزون کرده شد شاه جهان آباد و پنجاه
 مسجد بسیاری ساخت و پنجاه کلبه و بیست و تباری سقف لقمه خاص و شهر خایه و آوردن جوئی و غیره
 بخرید و در آن یک قلعه از سنگ گرانید و اگر در شهر و یک قلعه که از لال قلعه گویند مخصوص
 بادشاه است آن شصت و چهار روز و دو روز و بیست و یک روز از جمله هفت و دو چهار شصت
 زمین حصارش که قطع است در تمام ضلع شرقی این حصار که است دیوای چون یعنی جناب و
 دوازده روستا چون در ضلع شرقی دریا است و در دیگر ضلع خندقی بر یک و پنجاه روستا
 دور گفته و در آن جانبی ساختند آن پلند و جانب بسیاری بمن میریزد و در

سنگها و سنگهاست تمامی باره و بر روی اینها حوض و کناره و خاک ریخته سنگها
 تماشیه اساس یافته و یکی علامت و نمونه از برج شمالی مسجد شاه برج بان غمیت بخش امام شاه
 محل معروف بعلمانه و تبسح خانه و برج طلائی مشتمل بر برج دیگر علامتیکه از طرف مشرق در
 دوازده درع مشرف با حوض و از جانب مغرب باغات و انبار و قلاب فیض است سنگها
 مطلقا نقش و رنگین مغربت کامی عقیق بینی و لاجورد و شاه نهر در وسط بلحوض نوره
 و دیگر تالابیت متصل این عسلخانه بشکل باره که چهارطاق گویند و در این تالابیت بطور هر یک نما
 گسی اسفند و در این سنگها مطلقا کوهنبت کاری عقیق بینی و غیره نگینهای قیمتی در و نهر در
 گردش آن پوشیده جاریست و قطران نخته نقره طلق طلا گره بندی فرنگی بندوی نموده نشو
 آنها ساخته اند و نه کلبه و بیچرستان شده و تخته یکپاره بلور مجمرش از طلائی درخشان و در
 آن یک کلبه و در آنجا در پیش رخ رفته در وسط آن نهادند و حمام متصل آن مسجد سنگین که
 هر سه گنبد آن بفرق طلاست از سنگ خام مغربت کسوه بیرون روزه و دیوان خاص کتابخانه
 و بان غمیت بخش دست است غسلخانه و طرفه و پیش طوطی بانج و مویان غمیلان با خود
 باغات حوض خام یکپارچه و نهر آب چادر در حوض دیگر از یکپارچه از خام که آن آبیار گویند
 میرزید و مرتبت و چهار در چهار در عظیم در عمق و در آنها نواره ماهی و بنده می است
 و آن نزدیک تالابیت و شصت و شصت است که آب عمیق در دو نواره نواره یکبار آن نواره
 و بنگله های عجیب در آن چهار مختلف میا عین منقار و آن حمام در آن و بیرون سنگها
 مغربت کاری نموده و در آن چو نره سنگ مرمر در کار و آن حوض نواره ماکاب در حوض
 اند نهایت چو شده و چو تیره می آید و با نمونه و سنگ محل تمام از سنگ خام بطرف ریاضه و آن دیوان

طبعه درجه است طولاً پنجاه و سه عرضاً بیست و شش در همه چهار یوروستون و سقف و محراب آن
 و اینه لمی جلی کلان آن نصب کرده و در یوان عام طولاً هشتاد و سه عرضاً بیست و شش درجه از بنیاد تا سقف
 و چهل ستون وزینه پایا از سنگ مرمره و بکار سنگ مرمره در ارتفاع سه درجه و طول چهار و سه عرضاً و دره سنگ مرمره
 مطلقاً با انواع عقیق و لاجورد و نگین های گران بسیار است کار کرده و اگر در آن محراب طلائی ساخته اند و طلا
 در عقب آن با نگین کاری منقش و تصویت بریده و سه طبعش محراب سیم خالص با صحن تو و طاق بزرگ
 موقوف بکار تکیه گاه و نقوش غیره در دروازه که در عیب سنگ مرمره و بیرون از آن در خانه و محراب
 طولاً هشتاد و سه عرضاً بیست و شش درجه در چهار طرف ایوانه او مجمره و در وسط حوض بازوه و بازوه
 نیز در آن در آنجا لاجوردی دروازه قلعه باز است و طبقه مرتفع که فیصل ایشان از نیران بگذرود و
 ایوانه نیز دستور ایوانه است در وقت درواز در بند و بر پنج پنجه های گلدان بر بند و می چسبند
 و آنقدر خوش است که تعریف آن مقدور نیست در تمام فصل تنگ دروازه است و کشاومی با ایوانه
 که است نسبت که آن در پیش آن در کفیل هم در حرکت نمیدانند و کمالات و کافاستها و خوش بود
 و سکن سلطانین و خوابه لوگان و استخانه میرانش و نیز صفحاه و دیوان خالصه و دیوان تن
 و کپری و خشایان عظام هر یک با وسعت جدا جدا تفریق که از یک کسب و پیوسته است که شرح جنای هر یک
 از آنها باشد و در دروازه طرف شمالی بنا شده و گلابی باغ و بیرون دروازه بیرون جلاهور بازار و غیره
 چهل درعه و در میان آن و انت مرتبه در سبک چادر و در بازار منگور و سینه و کاکیر
 سنا و کوران جویر و نیران و چینی و شافت منظم بطول آن عرض اسواق باج خل و طلا
 که در هر مغازه و تکیه باره و طول آن بازار افسه و بیست و شش است که در
 یکبار در بازار افسه شصت و شش و پنجاه و شش است و در بازار چوک شصت و شش است و در بازار چوک
 یکبار در بازار افسه شصت و شش و پنجاه و شش است و در بازار چوک شصت و شش است و در بازار چوک